

وزن اجتماعی زن

مرحوم آیت الله علامه طباطبائی

محرومیت زنان از باب تقدیس رؤساء خانواده‌ها و پرستش ایشان نبود، بلکه از باب غلبه زبردست و استخدام زبردست بود.

محرومیتها و بدبختیهای که زنان داشتند چنان نفوسشان را زبون و فکرشان را ناتوان کرده بود که در حوادث و وقایع مختلف اوهام و خرافات عجیبی در نظرشان مجسم می شد که در کتب تاریخ ضبط شده است.

این بود قسمتی از احوال زن در جامعه انسانی در دورانهایی مختلف پیش از اسلام و زمان ظهور آن، که رویهمرفته می توان این نتایج را از آنها گرفت:

۱- زن را انسانی هم افق با حیوان یا انسان ضعیف و پستی می شمردند که اگر حریتی در زندگی بدست آورد و از قید تبعیت آزاد شود از فساد و شرش نمی توان ایمن بود. نظریه اول با حال مردمان وحشی، و دوم با حال سایرین مناسبت است.

۲- زن را از هیکل اجتماع خارج دانسته تنها وزنی که برای او قائل بودند این بود که او را از شرائط مورد نیاز اجتماع می دانستند مانند مسکنی که باید بدان پناه برد، یا او را مانند اسیر دستگیر شده ای می شمردند که از توابع دسته پیروز است و باید از کارش استفاده برد و از مکرش برحذر بود.

۳- زن را از عموم حقوقی که ممکن بود از آنها منتفع شود محروم می داشتند مگر بمقداری که بازگشش بانساع مردانی می شد که بر او قیومت داشتند.

۴- اساس رفتارشان با زن غالبیت قوی و مغلوبیت ضعیف و عبارت دیگر قریحه استخدام بود، این در مردمان غیر متمدن، و اما ملل متمدن علاوه بر این زن را انسان ضعیف الخلقه ای می دانستند که نمی تواند در زندگی مستقل باشد. و از شرش نمی توان در امان بود، و در بعضی از طوایف این روشها و نظریات با هم مخلوط شده بود.

اسلام برای زن چه ارمغانی آورد؟

دنیا بطور کلی درباره زن - بنحوی که ذکر کردیم - قضاوت

عربها در شبه جزیره عربستان که منطقه گرمسیر و خشکی است سکونت داشتند، اکثر ایشان قبائل چادرنشین دور از تمدن بودند که با چپاول و غارتگری زندگی می کردند، از طرفی با ایران و از طرفی با روم و از طرفی با بلاد حبشه و سودان همسایه بودند. از اینرو عمده عادات و رسومشان رسوم و خشکی بود، و گاهی در میان آنها پاره ای از عادات روم و ایران و برخی از عادات هند و مصر قدیم نیز یافت می شد.

عرب برای زن استقلالی در زندگی قائل نبود و حرمت و شرافتی برای او جز حرمت و شرافت خانواده نمی شناخت؛ به زنان ارث نمی داد، و تعدد زوجات را مانند یهود بدون هیچ تحدیدی جایز می دانست، و همچنین طلاق را بدون هیچ قید و شرطی تجویز می کرد و دختران را زنده بگور می نمود. و ابتداء آن از بنی تمیم بود که نعمان بن منذر در واقعه ای عده ای از دخترانشان را اسیر کرد، و آن موجب خشم ایشان شد و به همین جهت بدین عمل مبادرت ورزیدند، بعد این خوی به سایر طوایف عرب نیز سرایت کرد.

عربها دختر را عار می شمردند و هنگامی که خبر تولد دختری به پدر داده می شد بواسطه آن خیسر شوم! خود را از مردم پنهان می کرد، ولی از پسر خوششان می آمد و در زیادی آن ولو بوسیله پسر خواندگی و الحاق می کوشیدند و حتی در موردی که با زن شوهرداری زنا کرده بودند فرزندش را پسر خوانده می کردند، و گاهی میان رجال و بزرگان و زورمندان بر سر پسر خواندگی نزاع در می گرفت!

در برخی از خانواده‌ها برای زنان و بویژه برای دوشیزگان در امر ازدواج کم و بیش استقلالی پیدا شده بود و رعایت رضایت و انتخاب زن می شد، و این امر شبیه عادات اشراف ایران بود که زنانشان روی اصل تمایز طبقات امتیازاتی داشتند.

در هر صورت رفتار عرب با زنان ترکیبی از رفتار متمدنین ایران و روم و رفتار اهل توحش و بربریت بود، چون زنان را در حقوق خود مستقل نمی دانستند و به آنها حق شرکت در امور اجتماعی مثل حکومت و جنگ و ازدواج را جز در موارد استثنائی نمی دادند، ولی

در جاهلیت و اسلام



می کرد و پیوسته او را در زندان ذلت و خواری محبوس می داشت بطوری که ناتوانی و زبونی، طبیعت ثانیه وی شده بود و گوشت و استخوانش بر آن روئیده حیات و معاش با آن بستگی پیدا کرده بود، و کلمات زن با ناتوانی و خواری مترادف شده بود. و عجب اینست که امر، نزد خود زنان هم بدین منوال بود.

هیچ ملتی از وحشی و معتمد نیست جز اینکه مثلثانی از ضعف و زبونی زن دارد، و در تمام لغات عالم با همه اختلافی که در ریشه و روش و لحن دارد انواع استعارات و کنایات و تشبیهات مربوط به لفظ زن موجود است که با آنها ترسو و خواری و زبون و بدبخت و بیچاره و توسری خور مورد تعریض و سرزنش قرار می گیرد. و صدها و هزارها مانند این شعر در نظم و نثرهای هر لغتی وجود دارد:

وساأدری ولست اخصال أدری افقوم آل حصن أم نساء
یعنی نمی دانم و ای کاش می دانستم که «آل حصن» مردمند یا زناند؟!

و همین کافی است که اعتقاد جامعه انسانی را درباره زن برای اهل بحث و تحقیق اثبات کند و لو اینکه کتب تاریخی که نظریات ملل مختلف را راجع بزن جمع آوری کرده در دسترس نباشد، زیرا صفات و روحیات هر جمعیتی در لغت و ادبیاتشان جلوه می کند.

از پیشینیان هم چیزی که موقعیت زن را در اجتماع تثبیت کند و اهمیت شأن او را برساند نقل نشده، مگر مختصری در تواریخ و سفارشی که از عیسی بن مریم درباره سهل گرفتن کار بر زنان و ارفاق بایشان.

و اما اسلام یعنی آئین پاکی که بوسیله قرآن نازل شده، در حق زن کاری کرد که دنیا از قدیمترین ایام آنرا نمی شناخت، و ساختمان فطری را که دنیا از روز اول ویران نموده و آثارش را محو کرده بود از نو بنیانگزاری نمود، و اعتقادی را که درباره هویت زن داشت و عملاً برطبق آن رفتار می کرد، ملغی ساخت.

اما راجع به هویت زن:

اسلام بیان کرد که زن مانند مرد، انسان است، و در ماده و عنصر

هر انسانی چه نر و چه ماده دو انسان شرکت دارد و هیچکس بر دیگری برتری ندارد جز بواسطه تقوی. خداوند در سوره حجرات می فرماید: «بإیها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکریمکم عندالله اتقیکم».

ای مردم! جز این نیست که ما شما را از یک نر و یک ماده آفریدیم و تیره تیره و قبیله قبیله تان گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید، همانا گرمی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

در این آیه هر یک از افراد بشر مرکب از دو انسان نر و ماده قرار داده شده که هر دو بیک نسبت ماده وجود اویند و او مجموع ماده ای است که از آن دو گرفته شده، این سخن مانند گفتار آن شخص نیست که گوید:

وانما امهات الناس اوعیه

یعنی مادران مردم تنها ظرفهایی برای وجود ایشانند! و همچنین مانند گفتار شاعری دیگر نیست که گوید:

بنوا بنو ابنا و بناتا بنوهن ابنا الرجال الابعاد
یعنی پسران پسران ما پسران مایند، و اما دختران ما، پسرانشان پسران مردان بیگانه اند، بلکه همه را مخلوق و ترکیب شده از همه شمرده و بنابراین همه مانند هم خواهند بود مگر کسی که تقوایش بیشتر باشد، و بیانی کاملتر و بلیغ تر از این بیان نیست. و در سوره آل عمران می فرماید: «انسی لا اصبیح عمل عامل منکم من ذکر و انثی بعضکم من بعض»؛ من کار هیچ صاحب کاری را چه مرد و چه زن ضایع نخواهم کرد، برخی از برخی هستید.

در این آیه تصریح شده به اینکه نزد خدا عملی ضایع و کوشی بی فایده نخواهد بود و در مقام تعلیل می فرماید: «بعضکم من بعض»، و این جمله تعبیر صریح از نتیجه آیه سابق است که می فرماید: «انا خلقناکم من ذکر و انثی»، و آن اینکه: مرد و زن هر دو از یک نوعند و فرقی در اصل و سنخ وجود ندارند.

عمل این دو صنف نزد خدا باطل نمی شود و از صاحبش بدیگری تجاوز نمی کند هر کس گروگان عمل خویش است، نه چنانکه مردم



وزن اجتماعی زن در جاهلیت و اسلام

می فرماید: «وإذا المؤودة سئلت بأئذ ذنب قتلت» [یعنی هنگامی که راجع بدختر زنده بگور شده سؤال شود که به چه گناهی کشته شد].

متأسفانه هنوز بقایایی از این خرافات نزد مسلمانان مانده که از پیشینیان به ارث برده‌اند و مریبان زنگ آنرا از دل‌های ایشان نزدوده‌اند، مثلاً زنا را برای زن و خانواده او ننگ می‌دانند گرچه توبه کند، ولی برای مرد ننگی نمی‌دانند هر چند بر آن اصرار داشته باشد، با اینکه اسلام همه ننگها و قباحتها را در معصیت دانسته و بین مرد و زن کار فرقی نگذاشته است.

وزن اجتماعی زن:

اسلام مرد و زن را از لحاظ تدبیر شئون زندگی بوسیله اراده و کار مساوی می‌داند و از ایشرو هر دو در تحصیل احتیاجات زندگی و چیزهائی که مایه قوام حیات انسانی است از خوردن و آشامیدن و سایر لوازم بقاء مساویند. در آیه (۱۹۵) از سوره آل عمران می‌فرماید: «بعضکم من بعض» [یعنی شما انسانها برخی از برخی هستید و تفاوتی در سخ وجود ندارید]. بنابراین زن می‌تواند مانند مرد مستقلاً اراده کند، مستقلاً کار کند و مالک نتیجه کار و کوشش خود شود و نفع و ضرر کارش مربوط بخودش می‌باشد.

پس مرد و زن بنظر اسلام و بر حسب آنچه قرآن ثابت می‌کند مساویند و خدا است که حق را با سخنان خویش ثابت می‌نماید، ولی برای زن دو چیز را مقرر داشته که ساختمان خدائی، او را بوسیله آن دو صفت ممتاز و مشخص ساخته است: یکی آنکه زن بمشزله کشت است که نوع انسانی بوسیله او تکون یافته و نشوونما می‌نماید و بقايش بوجود او بستگی دارد. دوم آنکه وجود زن مبینی بر لطافت و حساسیت است و این امر در احوال و وظایف اجتماعی او تأثیر دارد.

این وزن اجتماعی زن است و از اینجا وزن مرد در جامعه نیز معلوم می‌شود و همه احکامی که در اسلام مشترک بین مرد و زن یا مختص به یکی از ایشان است از تحلیل همین اصل کلی بدست می‌آید. در آیه (۳۲) از سوره نساء می‌فرماید: «ولا تمشوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن واسألوا الله من فضله ان الله کان بکل شیء علیماً» [یعنی آرزو مکنید آنچه را خدا بواسطه آن برخی از شما را بر برخی برتری داده، مردان از آنچه بدست آورده‌اند بهره‌ای دارند و زنان از آنچه بدست آورده‌اند بهره‌ای و خدا را از فضلش بخوانید و محققاً خدا بهمه چیز دانا است].

می‌گفتند که زنان مرهون کارهای زشت خودشانند، ولی کارهای خوب و منافع وجودشان از آن مردان است...

در صورتی که کار هر کس برای خودش بود و برتری جز به تقوی نبود و اخلاق فاضله از مراتب ایمان و علم نافع و عقل متین و خوش خلقی و شکیبائی و بردباری همه از تقوی شمرده شد. روی این اصل، زنی که درجات ایمان را دارا شده، یا دانش فراوانی اندوخته، یا به زیور خرد آراسته، و با خلق خوش پیرامته است در اسلام ذاتاً بر مردانی که در این صفات بیپایه او نمی‌رسند برتری دارد، زیرا بزرگی و برتری منوط به تقوی و فضیلت است.

آیات زیر نیز همان معنای آیه سابق را بطور واضح تر افاده می‌کند:

«من عمل صالحاً من ذکر أو أنسی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طيبة ولنجزینهم أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون»^۱

کسی که کار شایسته‌ای کرد چه مرد و چه زن در حالی که ایمان دارد، البته او را با حیات خوشی زنده سازیم و مزدشان را به بهترین کاری که می‌کردند بدهیم.

«ومن عمل صالحاً من ذکر أو أنسی وهو مؤمن فاولئک یدخلون الجنة یرزقون فیها بغير حساب»^۲

کسی که کار شایسته‌ای کرد چه مرد و چه زن در حالی که ایمان دارد اینان به بهشت درآیند و در آنجا بی حساب روزی داده شوند. در قرآن شریف از خوار شمردن دختران با بلیغ ترین وجهی مذمت شده. در سوره نحل می‌فرماید:

«وإذا بشر احدکم بالأنثی ظل وجهه مسوداً وهو کظیم یتواری من القوم من سوء ما بشر به ألسکة علی هون ام یدسه فی الثراب الا ساء فایحکمون» [یعنی هرگاه مژده دختری به یکی از ایشان داده شود رویش سیاه گردد در حالی که گرفته و غمزه است، از بدی این خیر خود را از مردم نهان سازد (او می‌اندیشد) که آیا او را با خواری نگهدارد یا در خاکش فرو کند چه بد است قضاوتی که می‌کنند]. و موضوع پنهان شدن از مردم فقط برای این بود که دختر را عار می‌دانسته. و عمده علت عار شمردنش هم این بود که فکر می‌کردند این دختر بزرگ خواهد شد و روزی بازیچه و وسیله استفاده دیگری خواهد گشت، و آنرا یک نوع چیزگی شوهر در امر زشتی می‌شمردند که لکه ننگش بدامن پدر و خانواده دختر خواهد ماند! و از همین جهت دختران را زنده بگور می‌کردند. پروردگار متعال بر این امر بسیار سختگیری کرده در آیه (۹) از سوره تکویر



اجتماعی مانند فراگرفتن انواع علوم و صنایع مفیده با رعایت حدود و مقررات، هیچیک از آنها بر زن واجب نیست، و ورود وی در این موارد مانند تحصیل علم و کسب و پرورش نوباوگان و اشتغال به سایر مشاغل امری ژاندر بر و طبقه و موجب برتری و افتخار اوست و اسلام تفاخر را برای زنان جایز بلکه مطلوب شمرده با اینکه مردان را جز در حال جنگ از تفاخر نهی فرموده است.

مؤید آنچه گفتیم سنت پیغمبر اکرم است، و اگر طول سخن از حد نمی گذشت قسمی از رفتار پیغمبر را با عیالش خدیجه و دخترش فاطمه سرور زنان جهان و همچنین رفتار آنحضرت را با سایر زنان خود و زنان قومش و سفارشهایی که درباره زن فرموده، و همچنین آنچه از روش امامان اهل بیت و زنانشان مانند زینب دختر علی و فاطمه و سکنیه دختران حسین - بر همه ایشان درود فراوان باد - نقل شده، و سفارشهایی که درباره زنان کرده اند ذکر می کردیم، و شاید موفق شویم برخی از آنها را در بحثهای روایتی که مربوط به زنان است نقل نماییم، هر کس می خواهد به آنجا رجوع کند.

پایه احکام و حقوق زن:

اسلام پایه احکام و حقوق مربوط به زن را مانند سایر تشریفات خود بر فطرت قرار داده، و کیفیت آن از بحث در وزن اجتماعی زن معلوم شد، و برای مزید توضیح گوئیم:

کسی که در احکام اجتماع و بحثهای علمی مربوط به آن بحث می کند نباید تردیدی داشته باشد در اینکه وظایف اجتماعی و تکالیف اعتباری که متفرع بر آن است باید بالاخره منتهی به طبیعت شود، زیرا خصوصیت ساختمان طبیعی انسان است که او را به این اجتماع نوعی رهبری کرده، و این نوع هیچگاه از اجتماع جدا نخواهد شد، گرچه ممکن است عوارضی برای این اجتماع که مستند باقتضای طبیعت است رخ بدهد که آنرا از مجرای صحیح خارج سازد، چنانکه ممکن است برای بدن طبیعی عوارضی پیدا شود که موجب نقص خلقت یا امراض و آفات آن گردد.

بنابراین، اجتماع چه صالح و چه فاسد با تمام شوونش بالاخره منتهی به طبیعت می شود، گرچه میان آنها تفاوتی از این جهت هست که اجتماع فاسد در راه رسیدن به مقصد مصادف با چیزهایی

منظور اینست که ملاک برتری هر یک از زن و مرد کارهایی است که ساختمان وجودی و موقعیت اجتماعی او اقتضاء دارد و بعضی از برتریا و ویژه صنف خاصی است مانند برتری مرد بر زن در سهم ارث و برتری زن بر مرد در اینکه هزینه زندگی او را باید مرد تأمین کند، و در این قسمت نباید هیچکدام آرزوی مزیت صنف دیگر را بنماید، بعضی از برتریا برای هر دو صنف میسر است مانند ایمان و علم و عقل و تقوی و سایر فضائلی که در دین مستحسن شمرده شده، و اینها از فضل خدا است و باید از او خواسته شود. و دلیل بر این معنی جمله ایست که بعداً می فرماید: «الرجال قوامون علی النساء...».

احکام مشترک و اختصاصی:

زن در تمام احکام عبادی و حقوق اجتماعی با مرد شریک است و در هر امری که مرد استقلال دارد مانند: ارث، کسب، معامله، تعلیم و تعلم، بدست آوردن و دفاع از حقوق و غیره زن هم مستقل است مگر در مواردی که با مقتضای طبیعتش مخالف باشد.

و عمده آنها اینست که زن نمی تواند پستهای حکومت و قضاوت را اشغال کند و در میدانهای جنگ و خونریزی شرکت نماید مگر برای کمک مردان مانند مداوای مجروحین، و سهمیه اش در ارث نصف سهمیه مردان است، و باید حجاب داشته باشد و مواضع زینت را بپوشاند، و در اموری که مربوط به استمتاع شوهر است از او اطاعت نماید.

مزایایی که از زن فوت شده به قرار دادن حقوق دیگری تدارک شده است، و از آنجمله هزینه زندگی او بر مرد است، و مرد باید حتی المقدور از او حمایت نماید، و زن حق پرورش و پرستاری فرزندان را دارد. و خداوند متعال برای تسهیل بر زن جان و عرض و آبرویش را لازم الحمايه قرار داده، و عبادت را در ایام عادت و زایمان از او برداشته، و ارفاق به او را در هر حال لازم شمرده است.

و حاصل آنچه گفته شد اینست که: زن از لحاظ علم، جز دانستن اصول معارف و فروع دینی که عبارتست از احکام عبادات و قوانین اجتماعی چیزی بر او لازم نیست و از لحاظ عمل هم فقط باید وظایف دینی را انجام دهد و از شوهرش در اموری که مربوط به استمتاع اوست اطاعت نماید. و اما اداره زندگی فردی بوسیله کارگری، پیشه وری و صنعتگری و همچنین تنظیم امور خانه و دخالت در مصالح



وزن اجتماعی زن در جامعیت و اسلام

دارای حریت فکر و اراده صاحب اختیار باشد و مستقلاً در شؤون زندگی فردی و اجتماعی تصرف نماید، مگر این که مانعی جلوا این اقتضاء را بگیرد. اسلام به بهترین وجهی حریت و استقلال را به زن اعطاء کرد و چیزی را که دنیا تا آروز به او نداده بود و صفحات تاریخ وجودش از آن خالی بود به وی داد. وزن به برکت این نعمت الهی دارای استقلال اراده و عمل شد که طبق آن مرد بر او ولایت و قیمومتی ندارد. در آیه (۲۳۴) از سوره بقره می فرماید: «و لا جناح علیکم فی ما فعلن فی انفسهن بالمعروف».

ولی با اینکه عوامل مذکوره بالا اشتراک در وجود زن هست، از جهت دیگری با مرد فرق دارد، زیرا زن بطور متوسط در خصوصیات کمالی مانند مغز و قلب و شریانها و اعصاب و قد و وزن از مرد عقب است، و جسم زن بطور کلی نرمتر و لطیف تر و جسم مرد سخت تر است، احساسات لطیفه مانند محبت، رقت قلب، و میل به جمال و زینت در زن بیش از مرد، و در مقابل، نیروی تعقل در مرد بیش از زن وجود دارد، و از اینرو زندگی زن زندگی احساسی [و عاطفی] و زندگی مرد زندگی تعقلی است.

بهمین جهت اسلام در وظایف و تکالیف اجتماعی که قوامش به تعقل یا احساس است میان مرد و زن فرق گذاشته، و مانند ولایت و قضاوت و جنگ را که احتیاج مبرم به تعقل [و صلابت] دارد به مرد، و مانند پرستاری و پرورش نوباوگان و تدبیر خانه را به زن واگذار نموده است، و هزینه زن را بعهده مرد قرار داده و آنرا در ارث جبران کرده است، و این در حقیقت مثل آنست که همه میراث دو قسمت شود و زن ثلث سهم خود را در مقابل مخارج خود، یعنی برای انتفاع از نصف مال مرد به او واگذار کند پس بازگشتش به اینست که دو ثلث مال دنیا از لحاظ ملک عین برای مردان، و دو ثلث مال از لحاظ انتفاع برای زنان است [زیرا یک ثلثش را مالکند و از نصف مال مردان هم که مساوی با ثلث همه اموال است بهره مند می شوند] پس تدبیر اکثر اموال بدست مردان داده شده چون نیروی تعقلشان از زنان قویتر است و انتفاع و بهره بردن از اکثر اموال برای زنان قرار داده شده چون احساس ایشان غلبه دارد...

ترجمه و تلخیص از تفسیر العیزان

- ۱ - سوره حجرات آیه ۱۳
- ۲ - سوره آل عمران آیه ۱۱۵
- ۳ - سوره نحل آیه ۱۷
- ۴ - سوره مؤمن آیه ۱۰

می شود که آثارش را از بین می برد برخلاف اجتماع صالح. این حقیقتی است که بحث کنندگان از این مباحث صریحاً یا بطور اشاره آنرا بیان کرده اند، و قبل از ایشان کتاب الهی با بدیعترین بیانی مبین ساخته است، و در آیه (۵۰) از سوره طه می فرماید: «الذی اعطی کل شیء خلقه ثم ھدی» و در آیه (۳) از سوره اعلی می فرماید: «الذی خلق فسوقی والذی قدر فھدی» و در آیه (۸) از سوره الشمس می فرماید: «ونفس وما سواھا فالھما فجورھا وتقویھا» و همچنین سایر آیات قدر. از این آیات استفاده می شود که هر موجودی و از جمله انسان، به آنچه مایه کمال اوست با هدایت تکوینی و فطری رهبری شده است، و بنابراین، اجتماع و احکام و شؤون آن که از لوازم نوع بشر و مایه کمال و سعادت اوست منتهی به فطرت و طبیعت انسانی و بسته به راهنمایی آن خواهد بود.

پس تمام اشیاء و از جمله انسان در زندگی و هستی بسوی چیزی که برای آن آفریده شده اند رهبری می شوند، و با وسائلی که برای رسیدن به مقصد لازم است مجهز می باشند، و اعمال حیاتی که انسان را سعادت می رساند کاملاً با دستگاه فطرت و آفرینش وفق می دهد، و وظائف و تکالیف آن بطور صحیح به آن منتهی می شود، و آیه (۳۰) از سوره روم اشاره به همین مطلب است که می فرماید: «فانکم و جهنم للذین حنیفاً فطرة الله الی فطر الناس علیھا لا تبدل لخلق الله ذلك الذین الفییم».

آنچه فطرت در باره وظایف و حقوق اجتماعی افراد اقتضا دارد اینست که چون همه انسانها دارای فطرت بشری هستند باید حقوق و وظایفشان مساوی باشد نه اینکه دسته ای برخوردار و دسته ای محروم شوند، ولی مقتضای مساواتی که بحکم عدل اجتماعی ثابت است این نیست که هر مقام اجتماعی بهر فردی از افراد جامعه واگذار شود بلکه مقتضای عدل اجتماعی و عبارت دیگر تفسیر مساوات اینست که حق هر حق داری به او داده شود و تساوی افراد و طبقات به اینست که هر کسی بحق خودش برسد و مزاحم حق دیگری نشود، و حق کسی از روی زور و ستم پایمال نگردد، و معنای آیه «ولھن مثل الذی علیھن بالمعروف وللرجال علیھن درجۃ» هم چنانکه گذشت همین است، زیرا آیه شریفه در عین حالی که تصریح به تساوی میان مرد و زن مینماید اختلاف میان ایشان را نیز امضاء می کند.

دیگر آنکه اشتراک مرد و زن در اصول مواهب و وجودی مانند فکر و اراده که اختیار از آنها تولید می شود اقتضا دارد که زن مانند مرد